

تأملی بر مقاله «هویت و بحران هویت چگونه صورت میپذیرد»

(بخش دوم- وجه تسمیه شغنان)

نوشته: دکتر خوش نظر پامیر زاد



اول عقرب ۱۳۹۱

مقاله که در سایت سیمای شغنان به نشر سپرده شده، به قلم محترم نوروز علی ثابتی تألیف گردیده است. پیش از همه چیز عنوان مقاله در یک مفهوم مبهم پیش می آید که خواننده حدس می زند؛ شاید هم نویسنده خواسته تا مفهوم هویت را برای شغنان تحلیل و ارزیابی نماید. ولی تداوم مقاله برعکس به چنین چیزی خاتمه نمی پذیرد. پس از مرور چند پاراگراف خواننده در می یابد که تداوم مقاله بیرون از حدس او می باشد و فوراً به سوالی سردچار می گردد که نویسنده چه هویتی را جستجو دارد، هویت قومی، هویت مذهبی، هویت ملی، . . . را؟

پاراگراف های اولیه مقاله با چنین سردرگمی همراه است. اما پاراگراف های بعدی ذهن را تداعی به آن می کنند که در وجه تسمیه شغنان نویسنده می خواهد که هویت شغنان را ارائه بدارد. این بخش مقاله بیشتر از پیش در ابهام هویت می چرخد. اینکه وجه تسمیه نام با هویت چه ربطی دارد، ثابتی صاحب بدون حداقل روشنی بر این ارتباط به تحلیل کلمه شغنان آغاز می نماید. با مرور مختصری بر تاریخ سیاسی شغنان، هویت قومی و تاریخ را مورد مذاقه قرار می دهد.

بحثی که در مورد وجه تسمیه شغنان مطرح شده، در یک کلی بافی بدون جهت و بی ارتباط به هویت شغنان ثابتی صاحب در میدان وسیع انترنیت جولان نموده و «خدا و

«هست» هرچه بگیرش آمده در آن گنجانیده است. در تداوم آن بر آواهای ترکیب دهنده «خرنُون» چسپیده و در مورفو – فونیم شناسی مثال های زیادی از ابدال آواها، تقلیب آواهای کتب دری پوهاند حسین یمین آورده که هیچ یک آن بدرد بخور موضوع او نمی باشد. در ابدال کلمات تحلیلی از کلمه «بدخشان» پیکش نموده و به تعقیب آن وجه تسمیه «خرنُون» را بر اساس زبان پشتو بررسی نموده است. تعبیر کلمات را در زبان های دری، انگلیسی، روسی و آلمانی می آورد که معلوم شده نمی تواند که این حاشیه روی هویت را مستند می سازد یا بحران هویت را؟

وقتی به چوکات محتوای مقاله دقت شود؛ معلوم می شود که ثابتی صاحب خواسته تا فیل را در خلته بگنجانند. در یک مقاله گنجایش بحث تاریخ سیاسی، هویت قومی، وجه تسمیه شغنان، بحث در مورد آواها، ابدال و تقلیب آن ها، وجه تسمیه خرنُون با دامنه وسیع حاشیه ها که هر یک این مباحث خود کتابی خواهد بود، به آن مثال بالا می ماند. این غیرمجاز نیست که در یک مقاله بر اسناد تاریخی، مشخصات اتنیکی، دلایل در وجه تسمیه و استنتاجات اکادمیک تکیه شود، ولی در مقاله مورد نظر تکیه بر چنین مطالب نه به هدف اثبات ادعا که مسئله هویت است، صورت گرفته بلکه با درآمد به هر موضوعی ثابتی صاحب به مسئله تازه یی روبرو می شود، لذا پرورش مطلب که باید به صورت سیستماتیک و مطابق نیازمندی مسئله باید صورت بگیرد، تغییر خورده و در حاشیه ها فرو می رود، تا آن جا که خود باز متوجه شده و به حاشیه دیگری می چسپد.

چنین است چوکات محتوایی مقاله که به مسئله هویت شغنان اشاره یی هم ندارد. زیرا: هویت شغنان را هویت قومی، هویت فرهنگی، هویت اجتماعی و اخلاقی، هویت هنری، هویت تاریخی، هویت مذهبی و حتی هویت اقتصادی تشکیل می دهد که در هر یک این هویت ها ارزش های بزرگی نهفته می باشد و آن چه دعوی گر هستیم بر بنیاد این ارزش ها می باشد که خوشبختانه سرمایه عظیم معنوی را گذشتگان ما به میراث گذاشته که تا کنون همه آن ناگفته و نانوشته باقیمانده است. وقتی ثابتی صاحب می خواهد هویت شغنان که کلمه بدل شده «خرنُون» که مفهوم عالی «مادر شیرین» را افاده می دارد؛ ارزیابی نماید، این طریق آن بود نه آن که بر وجه تسمیه شغنان که صرف حقیقت یک نام را مطرح می کند و آن هم بر بنیاد احتمالات که بر هویت های یاد شده کوچکترین تاثیری به جا نمی گذارد، را تا آن جا دنبال نماید که به ثبوت برساند جز دوم کلمه «خرنُون»، (نُون) کلمه ابدال شده «نهن» به معنی «مادر» نیست که در

کتاب «تاریخ باستان شغنان» به ثبوت رسیده است. او به همه تلاش به جایی می رسد که آن ضرب المثل شغنانی را مصداق عمل می بخشد که می گویند: «نان افتاد؛ کلچه شد. کلچه افتاد هیچ نشد».

اگر به جزئیات مقاله نظر بیاندازیم، نکاتی چند در آن به طور مشخص قابل تأمل و دقت می باشند که به این صورت بر شمرده می شوند:

- از نظر تاریخی در مقاله آمده است که شغنان و شغنانی ها دوشادوش و هم‌رکاب کوشانی ها در کار و پیکار کشورکشایی شرکت ورزیده اند و همچنان در دوره یفتلی ها از قدرت خاصی برخوردار بوده اند و به گمان اغلب یفتلی ها همان شغنانی ها بوده اند. این ادعا را شهنامه فردوسی به ثبوت می رساند.

این یک ادعای خیلی سطحی بوده و هویت تاریخی شغنانی ها (خرنُونِبِن) را مشخص نمی سازد. از این که ثابتی صاحب خواسته وجه تسمیه را به زعم خویش به احتمال بگیرد، نخواسته و یا متوجه نشده که کتاب تاریخ شغنان باستان به استناد بر منابع قدیم این را روشن می سازد که در کتاب اوستا «خیالآنه»، در کتاب ایاتکار زیران «خیونیان»، در منابع هندی «خونا» یاد گردیده که این اقوام از نخستین قبایل آریایی بوده که بر سرزمین وسیعی از آسیای مرکزی حاکمیت داشته و سلطنت آن ها پیش از کوشانی ها می باشد که به هزاره های اولیه قبل از میلاد می رسد و هنوز این بحث تاریخی سر به مهر باقیمانده که این هویت تاریخی شغنانی ها را مشخص می سازد.

- از نظر تحلیل آواها: نویسنده مقاله در تحلیل از کلمه «خرنُون» جز اول این کلمه «خرن» را مرکب از آوای «خ» و «رن» میدانند و در مورد آوای «رن» می آورد که یک آوای ترکیبی است و از آوای ساده «گ» و «ژ» ترکیب گردیده است که تلفظ این آواها را در زبانی که این آوا نباشد، مشکل می داند و می گوید که آن را به شکل پوره تلفظ کرده نمی توانند. او سپس کلمه «مور» را از زبان پشتو مثال می آورد.

در این تحلیل «رن» را بر اساس ابدال آن به دو آوای ترکیبی اشتباه است؛ زیرا: «رن» یک آوای مستقل مانند هر آوای دیگر زبان بوده و تلفظ آن ثقلت دارد که بر اساس قواعد تکامل زبانی هر زبان با گذشت زمان از ثقلت تلفظ ها می‌کاهد و تلفظ آسانتری را

جایگزین می سازد که این امر در مورد آوای «ف» در زبان پشتو به وضاحت مصداق دارد. در این زبان مسلماً این صدا وجود داشته و از ثقلت آن کاسته شده که به شکل آوای «و» درآمده است. مثال هایی از این آوا در کلمات قرینم در زبان شغنانی به معنی ابریشم که در زبان پشتو شکل ورینم تبدیل شده و یا در کلمه فېد زبان شغنانی به معنی «باشد» که در پشتو به شکل «وی» تبدیل شده است. همین ابدال در آوای «ر» در زبان پشتو به خوبی مشاهده می شود که جایگزین شدن آن به «گ» و «ژ» در میان خود اقوام پشتون در حال شکل گرفتن است. در جنوب کشور پشتون ها آن را «گ» و در قندهار آن را «ژ» تلفظ می نمایند. این تلفظ نه به مفهوم مرکب بودن آن است، بلکه آن قاعده آسان سازی تلفظ ها است. بر همین منوال آوای «بن» نیز در حال تغییر آسان شدن تلفظ خویش در میان اقوام پشتون ها می باشد. که ثابتی این آوا را نیز آوای ترکیبی از «خ» و «ش» می گوید. در صورتی که «بن» یک آوای مستقل بوده و فقط این ثقلت این آوا است که بر اساس قاعده یادشده به مرور ایام این آوا در برخی از زبان ها کاملاً محو شده و در زبان پشتو همانند آوای «ر» در حال جایگزین شده با آوای «خ» و «ش» می باشد.

آوای «بن» از جمله آوای زبان های قدیم آریایی می باشد که در برخی از این زبان ها به دو آوای یادشده تغییر شکل داده و در چند زبان دیگر هنوز باقی مانده است. این آوا در زبان اوستایی موجود بوده که از نظر محققین اوستاشناس ناشناخته باقیمانده است. نویسنده این سطور بار نخست آن را بازیابی نمود که برخی از کلمه های زبان اوستایی این آوا را در خود دارند که حرفی نیز برای آن در این زبان مشخص گردیده است. حرف متذکره را به آوای «ش» در دیگر زبان ها گرفته و آن کلمه ها را با تلفظ «ش» نوشته اند که معنی برخی از آن ها نیز به غلط گرفته شده است.

- ثابتی کلمه «خرنُون» را مرکب از «خر» و «نُون» می شمارد که جزء دوم این کلمه «نُون» را نیز مرکب از یک آوا(ن) و یک پسوند(وُن) گفته و آن را در قالب های احتمالات می گنجاند. برای اثبات قول خویش پسوندهای زیادی را قطار می کند تا بر ادعایش دلیل قویتر باشد. ولی بالعکس همه این تلاش ها به یک نقطه متمرکز است که بتواند پسوند واژه ساز «وُن» را به زبان امروزی فارسی بنیاد قرار داده و آن را به دنباله «خر» پیوند دهد. «وُن» که پسوند واژه ساز اسم مکان در فارسی شده قابل تعمق است که بر بنیاد قواعد ساختمانی زبان شغنانی این پسوند شکل یافته یا از «زبان های مادر» زبان دری به زبان شغنانی

وارد شده است. زبان های مادر را برای زبان دری زبان های تخاری، خنتی و دیگر زبان های قدیمی آریایی تشکیل می دهد. در صورتی که زبان شغنانی به قدامت بیشتر از سه هزار سال مطرح است. اصولاً پسوند واژه ساز برای اسم مکان سازی شغنانی «پف» است که کلماتی چون خدارجپف، مونپف، تیرپف و امثال آن می باشد و علاوه بر آن پسوندهایی چون «زار» - ناشزار، کهزار، خهبنزار و امثال آن دیگر پسوندها است. پسوند «ون» که یک پسوند مشترک با زبان دری است، به هیچ صورت منطقی نخواهد بود که آن را در نام «خرنون» مطرح سازیم؛ زیرا: شکل گرفتن زبان دری فارسی در هزاره اول بعد از میلاد بوده در صورتی که نام خرنون در هزاره های قبل از میلاد می باشد. به کدام منطق این پذیرفتنی باشد که جزء یک نام یک یا دو هزار سال پیش از بوجود آمدن زبان به دیگر زبان الحاق گردد. پس بجا نخواهد بود که در تحلیل قواعد ساختمان زبان شغنانی به قواعد امروزی زبان دری متمرکز گردیم. با وجود آن که این تلاش صورت گرفته ولی در نتیجه کلمه یی که از آن بدست آمده «خرون» می باشد که با ادعای مطلوب وفق ندارد.

در این تلاش صدای «ن» نادیده انگاشته شده و وقتی که ثابتی صاحب برای استنتاج سخنانش پسوند را به کلمه «خر» ترکیب می کند، ناگزیر «ن» را در وسط هر دو دیسانت مینماید و می نویسد: چیزی که در این جا قطعیت این معنی را مورد تایید قرار می دهد، آمدن آوای «ن» اضافی میان واژه «خر» و واژک «ون» است [خرنون].

ثابتی دیسانت آوا را به قطعیت معنی تایید میدارد و گاهی به این فکر نشده که آوردن یک آوا در وسط یک کلمه و یک پسوند خارج از قاعده ساختمان زبان است که نه تنها قطعیت معنی را تایید نمی دارد، بلکه به صورت واضح اشتباه آن به قطعی تایید می شود. وی ادامه داده و می آورد که در بعضی از واژه ها بعد از گذشت زمان، بعضی آوهای اضافی وارد می شوند و بعضی اوقات آواها از اصل بدنه واژه ها حذف می گردند. در این تعریف افزایش و کاهش را برای استدلال خویش مجاز می شمارد. اما در مورد تغییر «و» به «ه» در کلمه «نهن» را مردود میداند. در صورتی که چنین تغییر مشابه را در نام برخی از مکان ها در زمان حاضر مشاهده می کنیم. چنانچه «لهوگرد» نام سابق ولایت لوگر در حدود پنجاه سال پیشتر از امروز بود که چند دهه بعد به «لهوگر» تغییر یافت و اکنون این نام لوگر شده است. در تغییر این نام به

وضاحت دیده می شود که «ه» به «و» ابدال شده که عین همین ابدال در کلمه «نهن» به «نُون» وجود دارد.

- ثابتی صاحب برای اثبات ابطال کلمه مورد نظر از تهمت زدن هم دریغ ننموده و کوشش کرده تا حقیقت مسئله را به شکل دیگری بازتاب دهد. از کتاب تاریخ باستان شغنان پاراگرافی را که معنی کلمه خرنون را افاده نموده، نقل قول کرده و می نویسد که «در قسمت تعریف «نُون» و دگرگونی آن به واژه «نهن» که این واژه ترکیبی را «مادر شیرین» معنی کرده است، برای نظریه پردازان در خور تأمل است. زیرا که فرضیه اول او فرضیه دومش را منتفی می سازد.

فرضیه اول: دقیقترین مفهوم این نام در زبان شغنانی (یعنی خرنونی) است.

فرضیه دوم: نمیشود که معنی یک کلمه را از یک زبان و معنی کلمه دیگر را از زبان دیگر ترکیب نمود».

با ارائه این پاراگراف وی سوالی را مطرح می کند که «جزء اول سازنده این واژه را از زبان شغنانی «خر» و جزء دوم سازنده آن را (نُون)، از زبان یزغلامی (به تعبیر اینکه یزغلامی ها زمین را «نهن» می گویند) قابل پذیرش باشد؟»

جواب این سوال سوالی است که ثابتی صاحب چطور چنین تهمت را روا داشته که معنی کلمه «نهن» از زبان یزغلامی گفته شده باشد؟ به آنچه خودش پاراگراف را نقل قول کرده، در آن آمده است: طوری که «خهر» به معنی «شیرین» و «نُون» را با اندک تغییر لهجه «نهن» بپذیریم، «نهن» در زبان شغنانی به معنی مادر می باشد. این حقیقت این امر را ثابت می سازد که فرضیه اول فرضیه دوم را منتفی نمی سازد و معنی هر دو کلمه از زبان شغنانی افاده شده است و این کار فقط یک تهمت و آن هم بدون مسئولیت هر چه خواسته، نوشته است.

در آن پاراگراف بر باورهای آریایی ها قدیم تکیه شده و برای اثبات حقانیت وجه تسمیه «مادر شیرین» آن تعبیرات یزغلامی آمده است (اگر ثابتی صاحب پاراگراف نقل قول کرده اش را دقیق بخواند، بر بنده منت خواهد گذاشت). مقاله در تداوم خویش بر آن

جهت ها گام گذاشته تا به اثبات برساند که کلمه «نهن» میان اکثر زبان های آریایی مشترک است. این خود اثبات حقانیت معنای خرنون به مادر شیرین می باشد.

- با نظراندازی بر استدلال های ارائه شده برای پذیرفتن پسوند «وَن» با «خِر» به این نتیجه می رسیم که این دلیل دقیق شده نمی تواند و قاعده ساختمان زبان شغنانی بر خرنون به معنای مادر شیرین صحه می گذارد. زیرا: در زبان شغنانی همیشه صفت قبل از اسم کاربرد دارد که بر این اساس «خِر یا خهر» صفتی است برای کلمه «نُون یا نهن» که اسم می باشد و این تطابق دو مفهوم برای خرنون در زبان شغنانی قانونمند است.

- در بخشی از مقاله ثابتی از مواخذه استفاده کرده و برای رد گم کردن واقعیت تحقیق به یک میدان بی انصافی گام می گذارد. او می آورد که خوش نظر پامیرزاد هم در رساله دکتورای خویش تلاش ورزیده و منابع بسیاری را جستجو نموده است. و علاوه بر نظریه دکتور مرادی نوشته که در منابع عربی نام شغنان «شغنان» و در منابع پارسی از جمله شهنامه فردوسی . . . ذکر گردیده است.

ثابتی از کتاب دکتور مرادی از کلمه های «هون ها»، «خیانیان»، «خیالآنه»، «هپتال یا هیتال»، «خونا» و امثالهم استفاده نموده و در مقاله خویش جا داده است و نیز مربوط بودن یفنی ها مربوط به قبیله «خرنونی» که به زبان شغنانی تکلم می نمایند از آن مأخذ گرفته و بر آن تکیه نموده است. به مأخذ دکتور مرادی که تاریخ باستان شغنان است، هیچ توجه پی ننموده که این کلمات بر اساس گفته های دکتور مرادی می باشد یا اینکه وی از منبع دیگر کار گرفته است. بنا به نوشته دکتور مرادی این مطالب را وی از کتاب تاریخ باستان شغنان استفاده برده است. که ثابتی معیار تحقیق را در نظر نگرفته مأخذ اصلی را نادیده انگاشته و بر مأخذ فرعی استناد ورزیده و فقط بر آن بوده است تا بتواند ابطال نوشته کتاب تاریخ شغنان را ثابت سازد.

- یکی از مشخصه هایی که مقاله ثابتی را سر در گم می سازد، آوردن کلمه هایی است که حین پرداختن به موضوعی خودش به آن ها مطابق میل خویش بدون مراعات اساسات علمی معنایی را می تراشد و بعد بر آن ها استدلال می دارد.

این مشخصه مقاله وی در چندین مورد کار گرفته شده که در برابر چنین کارش حتی علم احتمالات انگشت حیرت می‌گزد؛ نمونه‌هایی از آن:

* - کلمه بدخشان بدون کدام ضرورت در بحث داخل می‌شود، برایش معنی تراشیده شده و پسوند «وُن» را در پایان بدخش می‌آورد؛ او علاوه می‌کند: «لعل را در عربی بدخش (یا بلخش) می‌گویند که پسوند «آن» به آن افزون شده شکل بدخشان را به خود می‌گیرد که معنایش سرزمین لعل و لاجورد است. . . . نویسنده این سطور بدین باور است که واژه «بدخش» عربی نبوده و عرب‌ها این واژه را از آریایی‌ها (بخصوص شغنانی‌ها) وام گرفته‌اند. واژه بدخش عربی در اصل واژه شغنانی بدهنبس به معنای «سنگ لعل» بوده است. این واژه فعلن هم در زبان شغنانی کاربرد دارد که در زبان شغنانی بدخشانی‌ها را «بدبسی» و «بدخبسی» و بدخشان را «بدبسون» تلفظ می‌کنند. . . . پس «بدهنبس» لعل بوده و پسوند «وُن» که یک پسوند اسم مکان ساز است به آن افزون شده که به نام «بدبسون» یاد شده و معنی «سرزمین لعل» را می‌دهد».

ثابتی در یک تناقض‌گویی خود را گرفتار می‌نماید. از یک سو تاکید دارد که لعل در منطقه غاران است که در گذشته‌ها از مربوطات شغنان بوده و «بدهنبس» را در زبان شغنانی «لعل» ترجمه می‌کند که با این تعبیر وی لعل که در بدخشان نبوده و در شغنان است، پس معنای بدخشان «سرزمین لعل» بوده نمی‌تواند. در این تناقض‌گویی چند نکته قابل مکت‌اند: نخست اینکه در عربی لعل را بدخش نمی‌گویند و در زبان شغنانی نیز تا کنون شنیده نشده است که کسی لعل را بدخش بگوید، ثانیاً که شرقشناسان و پژوهشگران اروپایی این احتمال را داده‌اند که بدخش یا بلخش به معنی لعل بوده و بدخشان را «جای لعل» ترجمه نموده‌اند که این خود یک اشتباه است؛ زیرا: زمانی که بدخشان یکی از اقلیم‌های خلافت اسلامی در اوایل اسلام بود، شغنان در اقلیم جداگانه‌ای در حدود ماورالنهر بود که منطقه علیای آمو دریا را احتوا می‌کرد و لعل در این منطقه وجود داشت. مارکوپولو سیاح اروپایی این را شاهد است و می‌گوید که لعل در «سغنان» (شغنان) موجود است. لذا نبودن لعل در بدخشان در آن دوران تعبیر بدخش به لعل را رد می‌کند. بعدها که اقلیم بدخشان گسترش پیدا کرد و شغنان و منطقه علیای آمو دریا مربوط این اقلیم شد، حدس و گمان‌ها در معنی کردن بدخش یا بلخش به لعل آغاز گردید که ثابتی آخرین نفر این‌لست خواهد بود که به این چنین یک نظریه بی‌پایه متوصل می‌شوند. در صورتی که نام بدخشان پیش از گسترش این اقلیم جا افتاده

بود. ثابتی به جای آن که معنی بدخشان را در اصالت این نام در زبان شغنانی پژوهش نماید، برای آسانی کارش متوسل به این ادعای بی اساس می شود و طبق میل خویش معنی اغلاط شده شرقشناسان اروپایی را به عربی می برد و آن را کلمه شغنانی به حساب آورده و حکم به آن می دهد که بدهین به معنی لعل در زبان شغنانی است. باید افزود که بدخشان از ترکیب دو کلمه بدخش و «آن» ترکیب شده که بدخش کلمه باقیمانده از بدبخوارگر است که قبل از رسیدن قوای عرب به این سرزمین نام بدخشان بوده است. و «آن» پسوند اسم مکان ساز زبان دری است که با بدخش پیوند یافته و بدخشان را به شکل امروزی آن در آورده است و این زمانی است که زبان دری در این جغرافیا مسلط شده بود. (برای معلومات بیشتر به مقاله: پتسخوارگر یا بدخشان، خوش نظر پامیرزاد، مجله فرهنگ آریانا، شماره ۲، دوشنبه، تاجیکستان، سال ۱۹۹۸).

*- در بخشی از مقاله کلمه هایی را بدون ارتباط به موضوع می آورد و به آن ها معنی بی را معین می کند. چنانچه مترادف کلمه آریاوانجه، ایروانجه و توروئجه را قرار می دهد که نه تنها به موضوع بی ارتباط است بلکه کلماتی چون ایروانجه و توروئجه در هیچ مأخذ و منبعی دیده نشده و فقط ثابتی آن را ساخته و پرداخته و به آن معنی داده است که گویا به معنی سرزمین ایرج و سرزمین تورج باشد. در صورتی که هنوز در معنی آریاوانجه شباهت وجود دارد چه رسد به آن که باز دو کلمه ساختگی شامل بحث گردند.

*- واژه های خوریانی و خرنونی را از زبان های پشتو و شغنانی می آورد. او بررسی جالب دقت را از این دو کلمه انجام می دهد و سعی بر آن ورزیده تا ارتباط این دو نام را دریابد. این ارتباط را چنین جستجو می نماید که بودن نیشکر در ننگرهار را برای تولید شکر ابراز نموده و می گوید که مفهوم نیشکر با خوریانی بی مناسبت نیست که آن را شکرستان و به زبان پشتو خوریانی نامیده اند. وی شکر را با توت از نظر شیرینی پهلوی هم می گذارد و آن را بر فرض یک قضیه هندسی حل می کند. می گوید که چون هر دو (شکر و توت) شیرین اند که یک طرف قضیه باهم مساوی بوده پس طرف دیگر نیز مساوی خواهد بود. یعنی خوریانی مساوی به شغنانی می باشد.

حل چنین یک قضیه را تنها با استدلال های هندسی می توان انجام داد. ولی ثابتی بی خبر از اینکه در ننگرهار شکر تولید نمی شود و بیشتر مردم در افغانستان به شکر بوره می گویند. در ننگرهار مردم از نیشکر گر می سازند. لذا چنین فرضیه که شکر

اصلاً در آن جا نیست، مردود می باشد و خوریانی هم شکرستان بوده نمی تواند. و اگر هم نام خوریانی به ارتباط شکر می بود، پس به جای خوریانی ننگرهار را به این نام مسمی می ساختند. زیرا نسبت به خوریانی در دیگر ساحات ننگرهار نیشکر بیشتر زرع می شود. پس نمی توان خرنون را نیز با داشتن توت شکرستان پذیرفت.

*- خابن و خهر: سخنش این بار از سرحد احتمالوژی می گذرد. آن کلماتی که در چوکات ادعایش جای نمی یابند، شاخ شکنک می کند و کلمه را برای ثابت کردن قول خویش از نو می سازد. در آن ها چنان ابدال ها و تقلیب های غیر معمولی را انجام می دهد که حوصله احتمالات سر رفته و به جای آن از زور قلم کار می گیرد و به زور قلم «شاخ» را شکستاده تا «خهر» شود که بدردبخورش باشد. می نویسد که در شغنان دو جای دیگر هم با واژه «خهر» شروع می شوند. یکی خهر دره که فعلن به نام شاخدره یاد میشود . . . و دیگری شاخدره یکی از ناحیه های بدخشان تاجیکستان می باشد . . . دختران و پسران آن ناحیه از حسن و زیبایی خوبی برخوردار بوده به این مناسبت آن «خهر دره» یعنی «دره خوبرویان» که معادل شکردره کابل است.

جالب است که ثابتی بدون در نظر داشت موجودیت کلمه «خابن» در زبان شغنانی که صفتی از برای کلمه «دره» بوده و اسم با مسمائی می شود که شکل دیگر این کلمه «خهبین» است و آن به معنی «شاخه» در زبان دری است که مفهوم کامل را می رساند، را از نظر انداخته و می خواهد آن را به «خهر» تبدیل نماید. در صورتی که هیچ نیازی برای شکستادن آن وجود ندارد که از آن «خهر» ساخته و خابن کلمه پی با مفهوم کامل را به دره خوبرویان تبدیل کند. اگر این تعبیر را هم بپذیریم، در آن صورت نیز صرف در مورد شاخدره در تاجیکستان صدق می کند، مگر در مورد شاخدره شیوه چگونه آن را قبول کنیم؟ در دهنه این دره موجودیت پنج شش خانواده به این امر صدق نمی کند.

این چنین معنی تراشیدن ها که از یک سو خارج از معیار پژوهش بوده و از جانبی هم دردی را درمان کرده نمی تواند. خابندر به معنی «شاخه دره» نام با مسمائی است که در هر دو منطقه چه در بدخشان تاجیکستان و چه در منطقه شیوه شغنان یک شاخه پی از دره می باشد. دریای خهرغ که از وسط شهر می گذرد از ناحیه غند به این شهر داخل شده و در نزدیکی شهر آبشار بزرگ شاخدره که در حقیقت شاخه پی از دریا خهرغ می باشد به آن می پیوندد که این امر وجه تسمیه شاخدره را می سازد. به همین

شکل در منطقه شیوه دریای شیوه از منطقه بالایی دادعلی سرچشمه گرفته و در پایان دادعلی آبشار شاخدره به آن می پیوندد که این آبشار شاخه دریایی را تشکیل می دهد. از این رو این وجه تسمیه این نام است. در زبان شغنانی نیز خابندره همین مفهوم را افاده می دارد. بدل کردن و سرچپه کردن آوایش یک امر نادرست خواهد بود.

*- خابن خینخ: در مورد این نام نیز ثابتی همان کاری را می کند که در حق خابندره کرد. ولی این بار قدم را فراتر می نهد و به جزء دوم کلمه معنایی را پیوند می زند که از تصور خارج است. او می نویسد که نام این رود شاید «خهر خینخ» بوده باشد.

نمیدانم به چه منظوری وی کلمه یی با داشتن معنای مشخص را تقلیب می نماید و آن را مطابق خواست دل خود تعبیر می دارد. او آن چه را از کتاب زبان دری در مورد تاثیرات آوایی بر یکدیگر خوانده، بدون تعمق در آن به ابدال «ر» به «ش» می چسپد و می نویسد که: «تاثیرات آوایی بر یکدیگر سبب شده تا آوای «ر» جای خود را به آوای «ش» ابدال کند و از سبب ابدال آوای خهرخینخ به خابن خینخ تبدیل شده است».

ثابتی بدون توجه به معنای کامل خابن یا خهبن که شاخ یا شاخه را در زبان دری مفهوم می رساند، بر خهر تکیه می نماید که پذیرفتن این ابدال منطقی ندارد و هیچگونه جای ابدال برای آن باقی نمی ماند. زیرا کلمه «خهبن» برای دره یا دریا به معنی شاخه نام آن دره یا دریا را معنای کامل می دهد. همین مسئله در مورد جهیل شیوه (بنبوه) که برای همه مردم بدخشان نام آشنایی است، موضوع را وضاحت می بخشد.

جهیل شیوه یا «بنبوه قول» دارای دو شاخه می باشد که شغنانی ها می گویند: «یی خهبن وم اند تر باقبای طرف ات یگه تر خدارجک دره یپلگه طرف». یعنی یک شاخه آن به طرف باقبای و شاخه دیگر آن به طرف ایلاق خدارجک دره تمدید یافته است. در این جمله نمی شود که به جای یک شاخه «یک شیرین» را معنی کنیم. زیرا «یک» صفت عددی شده و خهبن یا شاخه اسم می شود که در این معنا دیگر شکی را باقی نمی گذارد.

در مورد جزء دوم کلمه «خابن خینخ» می آورد که «بنینخ کلمه ترکیبی از واژه بنخ به معنای رود دریا است. ارخت خینخ یا رود ارخت است. . . پس نتیجه گرفته می شود که واژه «خینخ» در زبان شغنانی رود است».

ای کاش که ثابتی صاحب این تحلیل را به جایی ارائه می کرد که کس زبان شغنانی را نمی فهمید که آن وقت هر چه می گفت صحیح می گرفتند. مگر این جا همه کس این زبان را می داند که در شغنان در هیچ جایی هیچ کسی دریا یا رود را «خینخ» نمی گوید. این معنی فقط تراوش اندیشه ثابتی صاحب می باشد. او در پهلوی اینکه یک معنی را خلاف معیارهای پذیرفته شده زبان می آورد، دست به کار دیگری هم می زند که برای آبشار نام جدیدی را می گذارد، «ارخت بنخ» را به نام «ارخت خینخ» مسما بسازد تا به قد اندام ادعایش برابر شود. اگر مردم درمارخت این نام را بشنوند تعجب خواهند کرد که آنها این نام را هرگز نشنیده بودند. نام این آبشار «ارخت بنخ» یا آب ارخت می باشد نه ارخت خینخ یا رود ارخت.

- ثابتی پس از تقلیب و ابدال و کلمه سازی موجودیت سه نام در زبان شغنانی (خرنونی، خهر دره و خهر خینخ) را اساس قرار داده و نتیجه کارش را ابلاغ می دارد که «واژه خهر برابر به واژه شیرین، شکر و مقبول» پارسی بوده و واژک (پسوند) «ون» را برابر با پسوند «ستان» فرض نموده از ترکیب این دو واژه شکرستان را استخراج می نمایم که معادل با خرنون در زبان پارسی است». وی هیچگاهی توجه نمی فرماید که در میان سه واژه، دو واژه خهر دره و خهر خینخ به طور قطع در زبان شغنانی موجود نبوده و آن هر دو از کلمه های ساخته و پرداخته خودش بوده که چگونه آن را بر یک زبان تحمیل میدارد. چنین کاری از حوزه تحقیق و پژوهش علمی بدور بوده و استخراج واژه شکرستان فقط یک خوشبینی ذهنیگرایانه و بی پایه خواهد بود و بس.

ثابتی نه تنها در این کلمه سازی از معیارهای علمی بدور می رود، بلکه نورم پژوهش را نیز نادیده انگاشته است. با آن که خودش در پایان مقاله به خواننده گان فرمایش می دهد که استفاده از مقاله با ذکر مأخذ آن مجاز است. ولی در عمل زمانی از نوشته جات دیگران استفاده می نماید این امر را نادیده می گیرد. او بیشتر از ۱۹ بیت از شاهنامه را نقل کرده و هیچ اشاره یی به مأخذی که از آن استفاده برده، ننموده است. جالبترش هم این است که در پایان مقاله در منابع و مأخذ از شاهنامه یادآور شده و عنوان «جنگ

رستم با تورانیان» را مشخص می سازد. اول این که، در یک داستان شاهنامه هیچوقت ۱۹ بیت در مورد شغنان نمی آید. این ابیات در یک داستان نه بلکه در چندین داستان ذکر شده که قبلا به اثر پژوهش های دوامدار از شاهنامه دریافت و در مقاله یی زیر عنوان «شغنان در شاهنامه» در همین سایت سیمای شغنان به نشر رسید. ثابتی چنین کار آسان را پیش گرفته که از مقاله ابیات را گرفته و بدون ذکر مآخذ بکار برده است که این عمل در تحقیق دستبرد به کار دیگران می باشد. دو دیگر اینکه: عنوان «جنگ رستم و تورانیان» که ثابتی صاحب در مآخذ ارائه داده؛ در چهار جلد شاهنامه که ۵۹۵ صفحه را در دو ستون احتوا می دارد و فهرست آن در ۱۱ صفحه دو ستونی پر شده، چنین عنوانی یافت نشد. پس پیشکش کردن مآخذ نادرست استفاده نادرست از نوشته جات دیگران بدون ارائه رفرنس می باشد.

پایان سخن این که: بازدید از مقاله این نتیجه را ابلاغ می دارد که عنوان مقاله با محتوای آن ربط ندارد، به هویت شغنان که در برگزیده ارزش های فرهنگی، تاریخی، اتنیکی، هنری و حتی اقتصادی می باشد؛ در مقاله یادی هم نمی شود. اینکه هویت شغنان با چه بحرانی مطرح می شود و هدف از آن چه است، مقاله چیزی نمی گوید. پس چه بهتر می بود اگر وجه تسمیه شغنان به طور مستقل مطرح می شد.

در رابطه به وجه تسمیه شغنان در مقاله به این نتیجه متوسل می شویم که ثابتی صاحب با همه ابدال ها، تقلیب ها و کلمه سازی ها در وجه تسمیه شغنان چیز بیشتری را ارائه نکرده است که بر آن تکیه شود.